

پَرِ ماندگار سیمِ رَغ



این روزها شاهد بحثها و مقالاتی هستیم در مورد «پر سوم سیمِ رَغ». در این بحثها ادعا می‌شود که سیمِ رَغ به زال سه پر داد که در هنگام تنگناها با سوزاندن آنها، وی را به یاری بخواهند. و بعد بحث می‌شود که مطابق شاهنامه، دو تا از پرها مورد استفاده قرار گرفت و سرنوشت پر سوم مشخص نیست. برخی نویسندگان نیز مطرح می‌کنند که تنها ایرانیان وارث این پر سوم هستند و در واقع همین پر سوم در زمان‌های بحرانی، نجات‌دهنده ایرانیان و ضامن برتری ایشان بر اقوام و ملل دیگر است. این البته رؤیایی زیباست که به دل بسیاری از ما ایرانیان (که معتقدیم «هنر نزد ایرانیان است و بس») می‌نشیند؛ اما...

باید خاطرنشان کنم که مطابق شاهنامه، سیمِ رَغ وقتی زال را رها می‌کرد تا به خانواده‌اش بپیوندد، تنها یک پر خود را به او داد و گفت: هر گاه که با مشکل بزرگی روبرو شوی، آن را آتش بزن تا من ظاهر شوم و مشکل را تدبیر کنم. زال دو بار از این استفاده کرد، یعنی بخشی از آن را سوزاند و مابقی را حفظ کرد: یک بار در وقت زایمان همسرش (رودابه) بود و بار دیگر در زمان زخمی شدن فرزندش (رستم) در جنگ با اسفندیار. به این ترتیب یک پر بیشتر نبود و پر سوم در شاهنامه مطرح نشده است؛ ولی برخی روشنفکران سعی دارند که شاهنامه را حتی به قیمت تحریف آن، به عنوان سند برتری ایرانیان جلوه دهند و از جمله ادعا کنند که تنها ایرانیان وارث پر سیمِ رَغ هستند!

آغاز تحریف

تحریف شاهنامه در دوره تجددگرایی خیلی رونق گرفت. عده‌ای از تجددگرایان ایرانی بر آن شدند که شاهنامه را وسیله‌ای سازند برای تحریک احساسات ملی و میهنی ایرانیان. در این جهت، ابیاتی به شاهنامه فردوسی الحاق شد و در چاپهای رسمی جزو متن قرار گرفت. برخی از این ابیات نیز در آرامگاه فردوسی بر سنگ نوشته شد تا دیگر کسی شک در آنها نکند. از جمله ابیات الحاقی، این بیت معروف است که:

بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

و همین طور ابیات عربستیز مانند:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار

عرب را به جایی رسیدست کار

که تخت کیانی کند آرزو

تفو بر تو ای چرخ گردون تفو!

این ابیات و بسیاری از ابیات دیگری که از این مقوله‌اند، در هیچ یک از نسخه‌های قدیمی شاهنامه که در موزه‌های دنیا محفوظند، دیده نمی‌شود و ساخته شاعری است در زمان پهلوی. آقای یارشاطر - استاد بین‌المللی ادبیات فارسی و بنیانگذار دایره‌المعارف ایرانیکا - نیز الحاقی بودن این ابیات را مسلم می‌داند و علتش را همین احساسات تند ملی و میهنی دوره تجدیدگرایی ذکر می‌کند.

تحریف شاهنامه هنوز هم ادامه دارد. بسیار نقل قول‌های نادرست از شاهنامه می‌شود و در فضای مجازی به مشارکت گذاشته می‌شود. و تا محقق بیاید و حقیقت را روشن کند، آن نقل قول نادرست چندین بار دور جهان گشته است و اثر خودش را (خوب یا بد) روی خوانندگان گذاشته است.

فضای مجازی این حسن را دارد که می‌تواند اطلاعات را در زمان کوتاهی به همگان برساند. در عین حال می‌دانیم که بالغ بر نود درصد اطلاعاتی که در فضای مجازی رد و بدل می‌شود، منبع صحیحی ندارد و غالباً با قصد و غرض خاصی (اقتصادی یا سیاسی یا شخصی) ساخته و پرداخته شده است. در این خصوص روشنفکران متعهد وظیفه دارند روشنگری کنند که کار بسیار مشکلی است، چون موج خبرسازی و اطلاعات غرض‌آلود آن‌چنان نیرومند است که بسیاری از آگاهان و روشنفکران را نیز با خود می‌برد.

پر سیمرغ

و اما برگردیم بر سر ماجرای پر سیمرغ. گفتیم که یک پر بیشتر در کار نبود و این پر دو بار مورد استفاده قرار گرفت، ولی اصل آن محفوظ ماند. ما می‌توانیم تفسیری زیبا و سودمند و جهانی از ماجرای این پر عرضه کنیم و لازم نیست که شاهنامه را تحریف کنیم و پیام جهانی آن را در حد برتری‌جویی‌های قومی نازل کنیم. در واقع اسطوره سیمرغ چنان غنی است که بسیاری مطالب خوب و درست از آن بیرون می‌آید و هیچ نیازی به تغییر اسطوره نیست. پیام شاهنامه برای جهانیان است. کسانی که شاهنامه را تحریف می‌کنند، می‌خواهند آن را به حدود قومیت ایرانی تقلیل دهند که کار بخردانه‌ای نیست، هرچند برای عده‌ای زنگ خوشی دارد!

یکی از کسانی که در مورد پر سیمرغ سخن گفته است، «عطار» است که کتاب «منطق الطیر»ش داستان سفر پرندگان به سوی سیمرغ است. هرچند که سیمرغ عطار و سیمرغ شاهنامه دو اسطوره متفاوت هستند (یکی عرفانی و دیگری حماسی)، ولی جنبه‌های مشترک نیز دارند. از جمله آنکه هر دو سیمرغ صفات توانایی و دانایی و مهربانی را با هم دارند. یک مشابهت دیگر این که پر سیمرغ در هر دو اسطوره، کارساز است. در روایت عطار پری از سیمرغ در سرزمین چین می‌افتد و در آنجا در نگارستانی محفوظ می‌ماند و هر کس که آن را ببیند، الهام می‌گیرد و کار یا هنری ارزشمند عرضه می‌کند.

ابتدای کار سیمرغ ای عجب

جلوه‌گر بگذشت از چین، نیمه‌شب

در میان چین فتاد از وی پری

لاجرم پرشور شد هر کشوری

هر کسی نقشی از آن پر برگرفت

هر که دید آن نقش، کاری درگرفت

آن پر اکنون در نگارستان چین

«اطلب العلم ولو فی الصین» از این

به این ترتیب پر سیمرغ (چه در شاهنامه و چه در منطق الطیر) محفوظ و جاودانه است. در شاهنامه نگهبان این پر، «زال» است که انسانی خردمند و مهربان است. او «پیر» به دنیا آمده و همیشه پیر می‌ماند، از آن جهت که عقل و خرد پیر است و مراد از پیری، همان خرد جاودانه (و بیرون از خط زمان) است. در عین حال زال برخلاف رستم، انسانی متعادل است؛ یعنی هم استاد هنر رزم است و هم استاد هنر عشق ورزیدن؛ بنابراین پر سیمرغ را در هر زمانی باید نزد انسان‌های متعادل و خردمند (مانند زال) جستجو کرد.

زال در زمان نبرد رستم با اسفندیار، با پر سیمرغ به یاری فرزندش رستم می‌شتابد؛ ولی در زمان کشته شدن سهراب یا حتی کشته شدن رستم، این پر کارساز نیست. در ماجرای سهراب آنچه باعث وقوع تراژدی شد، رفتار نابخراذنه بود (چه از طرف رستم و چه از طرف سهراب). اشکال رستم در آن بود که برخلاف زال، رابطه‌ای با همسر و فرزندش نداشت. اگر او رابطه را حفظ کرده بود، فرزندش را می‌شناخت و او را نمی‌کشت. اشکال سهراب نیز در این بود که برخلاف ناصیح مادرش (تهمینه) جنگ و ستیز را وسیله کرده بود تا به پدر برسد و می‌دانیم که ستیز هیچ‌گاه نردبانی به سوی آسمان مهر نیست. در ماجرای مرگ رستم نیز می‌دانیم که از پیش همین سیمرغ به او گفته بود اگر اسفندیار را بکشد، کشته خواهد شد.

ای کشته که را کشتی تا کشته شدی زار؟

تا باز که او را بکشد آن که تو را کشت

جنگ رستم با اسفندیار، اختلافات دو دوست است که هیچ‌گاه با ستیز حل نمی‌شود. و جنگ دو دوست به نابودی هر دو می‌انجامد. به این ترتیب پر سیمرغ که همان «خرد عاشق» یا «عشق خردمندان» است، در معرکه نابخردی‌ها و دشمنی‌ها و خودپرستی‌ها وارد نمی‌شود. می‌بینیم که این پر در نبرد با اسفندیار، موقتاً رستم را التیام می‌دهد، ولی نهایتاً زندگی او را تضمین نمی‌کند.

نابخردی مدرن

یکی از نابخردی‌ها، احساسات میهنی افراطی توأم با نژادپرستی است که متأسفانه در میان بسیاری از اقوام دنیای امروز به کم و بیش دیده می‌شود. امروز مردم دنیا از هر قوم و قبیله‌ای باشند، در یک کاروان قرار دارند و همه باید بکوشند که این کاروان به سرمنزل سعادت برسد. زمان دعاوی نژادپرستانه و خودپرستانه گذشته است. ضایعات این دعاوی را در جنگ جهانی دوم دیدیم. متأسفانه هنوز عده‌ای از اسطوره‌های کهن قومی استفاده می‌کنند تا بین افراد کاروان بشریت دشمنی ایجاد کنند. در آمریکا عده‌ای از سفیدپوستان معتقد به برتری نژادی هستند تا جایی که گاه اقوام دیگر را فاقد روح انسانی می‌دانند و کشتارشان را مخالف اخلاق نمی‌بینند! این بیماری دردآور هنوز ریشه‌کن نشده و گاه عود می‌کند و چهره زشت خود را در وقایعی مانند خفه شدن خونسردانه جرج فلویید در زیر زانوی یک افسر پلیس نشان می‌دهد.

اسطوره‌های شاهنامه با آنکه رنگ قومی دارند، به هیچ وجه قومی نیستند، بلکه جهانی هستند و باید طوری تفسیر شوند که برای تمام انسان‌ها (از ایرانی و غیر ایرانی) قابل استفاده باشد. شاهنامه تنها برای ایرانیان نیست، بلکه هدیه‌ای است به تمام ملل و اقوام دنیا، مانند داستان‌های یونانی ایلید و اُدیسه. هرچند شاهنامه داستان ستیزهای ملی است، ولی نصایح و پندهایش در جهت ایجاد صلح و دوستی است. شاهنامه نشان می‌دهد که نابخردی‌ها و کنیه‌ورزی‌ها کارگشا نیستند و نهایتاً عشق و دوستی و خرد است که به پر سیمرغ می‌ماند و در تنگناها از ما دستگیری می‌کند. این پر نجات‌بخش، نگهبانان بسیاری داشته است که همگی مانند زال عاشقان خردمند و خردمندان عاشق بوده‌اند؛ نگهبانانی مانند حافظ که گفت:

از حدیث سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوآر بماند

Source URL: <https://www.ettelaat.com/?p=504835>

Copyright ©2020 روزنامه اطلاعات. unless otherwise noted.